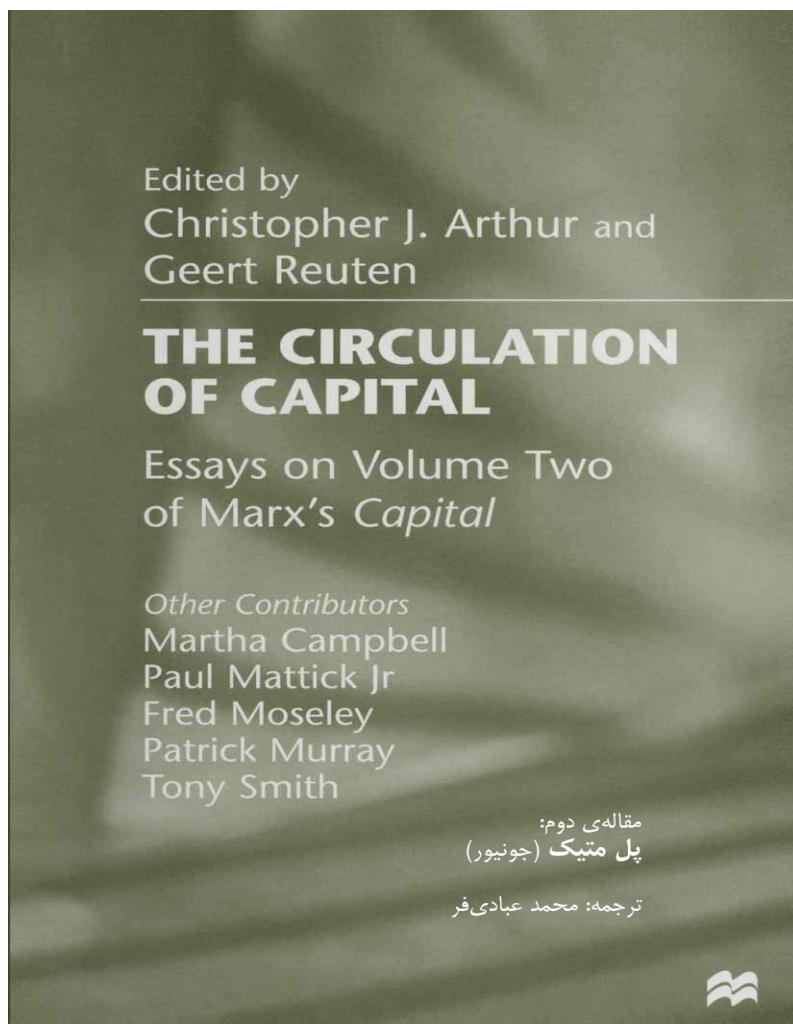


## شکل اقتصادی و بازتولید اجتماعی:

درباره‌ی جایگاه «جلد دوم کاپیتال» در نقد اقتصاد سیاسی مارکس.



فصل دوم از مجموعه مقالات:

**گردش سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد دوم کاپیتال مارکس**

پل متیک (جونبور)

ترجمه: محمد عبادی فر

## توضیح «کارگاه» بر انتشار ترجمه‌ی فارسی این مجموعه‌مقالات:

همان‌طور که در سرآغاز فعالیت کارگاه دیالکتیک در یادداشت «[درباره‌ی ما](#)» تصریح کردیم، یکی از حوزه‌های اصلی فعالیت نظری کارگاه معرفی دیدگاه‌ها و نحله‌هایی در حوزه‌ی مارکس‌پژوهی است که یا مستقیماً به بازخوانی و بازسازی و بسط نظریه‌ی مارکسی می‌پردازند، و یا ابزار کارآمد و مصالح مفیدی برای این هدف در اختیار ما قرار می‌دهند. از آن میان، گرایش «دیالکتیک نظام‌مند» که خود در طیف رهیافت‌های نوین دیالکتیکی به بازخوانی و بازسازی مارکس (تلویحا «دیالکتیک جدید») جای می‌گیرد، یکی از نحله‌هایی بود که مطالب زیادی پیرامون آن منتشر کردیم<sup>۱</sup>. در همین راستا، حدود سه سال پیش یک پروژه‌ی جمعی برای ترجمه‌ی سه‌گانه‌ی شناخته‌شده‌ای از اندیشمندان «دیالکتیک نظام‌مند» را آغاز کردیم که شامل سه مجموعه‌مقاله است که در هر کدام از آنها یکی از جلد‌های سه‌گانه‌ی کاپیتال مارکس موضوع بررسی و پژوهش قرار گرفته است. گفتنی است که هر مجموعه‌مقاله دو ویراستار از میان نویسندگان همان مجموعه<sup>۲</sup> دارد و اکثر مقالات انتشار یافته در هر مجموعه پیش‌تر در سمینارهای منظم دانشوران دیالکتیک نظام‌مند ارائه گردیده و مورد بحث انتقادی و بازبینی‌های بعدی قرار گرفته‌اند. این سه مجموعه به ترتیب عبارتند از:

۱. تشکیل سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد اول کاپیتال مارکس<sup>۳</sup> (ویراستاران: ریکاردو بلوفیوره و نیکولا تیلور)

۲. گردش سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد دوم کاپیتال مارکس<sup>۴</sup> (ویراستاران: کریستوفر آرتور و خیرت رویتن)

۳. تجمیع سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد سوم کاپیتال مارکس<sup>۵</sup> (ویراستاران: خیرت رویتن و مارتا کمپل)

ترجمه‌ی جلد‌های اول و دوم این سه‌گانه به‌زودی در اختیار علاقه‌مندان نظریه‌ی مارکسی قرار خواهند گرفت: جلد نخست به‌صورت کتاب چاپی و جلد دوم (و سپس جلد سوم) در قالب کتاب الکترونیکی انتشار خواهند یافت. گفتنی است که پیش از انتشار کتاب الکترونیکی مجموعه‌ی دوم، در روزها و هفته‌های آتی همه‌ی مقالات این مجموعه را جداگانه در کارگاه منتشر خواهیم کرد. در همین مجال، از همت و تلاش همه‌ی همراهانی که بدون هیچ چشم‌داشت مادی ترجمه‌ی این سه‌گانه‌ی کاپیتال‌شناسی را ممکن ساختند صمیمانه قدردانی می‌کنیم.

خرداد ۱۳۹۹ - تحریریه‌ی کارگاه دیالکتیک

۱. درواقع، سابقه‌ی معرفی رویکرد «دیالکتیک نظام‌مند» به سپهر فکری چپ ایران، به ترجمه‌ی کتاب‌هایی از دو اندیشمند به‌نام این نحله (کریستوفر آرتور و تونی اسمیت) توسط فروغ اسدپور بازمی‌گردد. تونی اسمیت جهانی‌سازی: چهار الگو و یک رویکرد انتقادی، پژوهاک، ۱۳۹۱؛ کریستوفر آرتور: دیالکتیک جدید و سرمایه، پژوهاک، ۱۳۹۲. ترجمه‌ی اسدپور از رابرت آلبریتون (دیالکتیک و واسازی در اقتصاد سیاسی، پژوهاک، ۱۳۹۱) نیز تلاشی بود برای معرفی مکتب اونو-سکین که یکی دیگر از رویکردهای شاخص طیف «دیالکتیک جدید» محسوب می‌شود.

۲. نویسندگان مجموعه‌مقالات حاضر به‌ترتیب فصول عبارتند از: (۱) کریس آرتور/خیرت رویتن؛ (۲) پل ماتیک جونپور؛ (۳) پاتریک مورای؛ (۴) تونی اسمیت؛ (۵) کریس آرتور؛ (۶) مارتا کمپل؛ (۷) فرد موزلی و (۸) خیرت رویتن.

3. Riccardo Bellofiore Nicola Taylor (eds.), *The Constitution of Capital. Essays on Volume I of Marx's Capital*, Palgrave 2004.

4. Christopher J. Arthur, Geert Reuten (eds.), *The Circulation of Capital. Essays on Volume II of Marx's Capital*, MacMillan 1998.

5. Martha Campbell, Geert Reuten (eds.), *The Culmination of Capital. Essays on Volume III of Marx's Capital*, Palgrave 2002.

فصل دوم از مجموعه مقالات<sup>۶</sup>:

«گردش سرمایه؛ مقالاتی درباره‌ی جلد دوم کاپیتال مارکس»

## شکل اقتصادی و بازتولید اجتماعی:

درباره‌ی جایگاه «جلد دوم کاپیتال» در نقد اقتصاد سیاسی مارکس

پل ماتیک (جونور)

ترجمه: محمد عبادی فر

### ۱. متن

ماکسیمیلیان روبل ضمن این که دستاورد انگلس در ایجاد یک متن استاندارد از مجلد دوم کاپیتال را به واسطه‌ی انبوه دست‌نوشته‌های باقیمانده‌ی مارکس در زمان مرگ او، مورد ستایش قرار می‌دهد، درباره‌ی «خطای مهم بازنمایی مجلد دوم به‌عنوان اثری بنیاداً کامل که تنها به لحاظ شکلی نیازمند اصلاح است»، هشدار می‌دهد (۱). صرف‌نظر از این واقعیت که مارکس تا زمان مرگش بر روی دست‌نوشته‌های این مجلد کار می‌کرد، انگلس موفق نشد که این دست‌نوشته‌ها را فراتر از مرحله‌ی پیش‌نویس‌های مراحل بحث از یک سو و کمیت مواد و مصالح روشن‌گرانه، گسترش دهد. با این حال متن انگلس از مجلد دوم برای فهم نیات مارکس و دنبال کردن بحث او کافی است.

6. مقاله‌ی حاضر فصل دوم مجموعه‌مقالات زیر است:

Christopher J. Arthur, Geert Reuten (eds.), *The Circulation of Capital. Essays on Volume II of Marx's Capital*, MacMillan 1998.

خود این مجموعه‌مقالات یکی از کتاب‌های پژوهشی سه‌گانه درباره‌ی سه جلد کاپیتال است که توسط نحله‌ای از مارکس‌پژوهان معاصر انتشار یافته است. کارگاه دیالکتیک ترجمه و انتشار این کتاب‌ها را در قالب یک پروژه‌ی جمعی در دست انجام دارد (ترجمه‌ی جلد‌های اول و دوم این سه‌گانه به‌زودی در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت).

کاپیتال، حیات خود را به عنوان «اولین کتاب» از شش کتاب بررسی «نظام اقتصاد بورژوازی» آغاز کرد: «سرمایه، مالکیت زمین، کار مزدی، دولت، تجارت خارجی، بازار جهانی» (۲). کتاب درباره‌ی سرمایه، به عنوان طرح کلی سال ۱۸۵۷، قرار بود شامل چهار بخش باشد، سرمایه در حالت عام، سپس اشکال خاص سرمایه که در رقابت خود را آشکار می‌کنند، نظام اعتباری و سرمایه‌ی سهامی (۳). بحث مفصل درباره‌ی منظور مارکس از «سرمایه در حالت عام» را فعلا به تعویق می‌اندازیم اما می‌دانیم که این بخش سه قسمت داشت: فرایند تولید سرمایه، فرایند گردش سرمایه و سود و بهره. مارکس در نامه‌ای به لاسال (۲۲ فوریه ۱۸۵۸) اولین مورد از این سه قسمت را شامل «چندین فصل مقدماتی» توصیف می‌کند (۴). اینها ابتدا فصل‌هایی در باب ارزش و پول بودند و دیرتر تبدیل به فصل «کالا» شدند. این‌ها بنیاد نظری بخش اول را فراهم می‌کردند، یعنی تجزیه و تحلیل سرمایه در حالت عام.

این فصل «درباره سرمایه» که در پیش‌نویس طرح‌ریزی شده بود، بعد از انتشار **مشارکتی در نقد اقتصاد سیاسی** تنظیم شد، که شامل فصولی درباره کالاها و پول بود. در اینجا دوباره سه قسمت را می‌بینیم که این بار به صورت مفصل در نامه به لاسال توصیف شده‌اند: تولید، گردش، سرمایه و سود. آنچه که تبدیل به مجلد دوم و سوم کاپیتال شد، از خلال دست‌نوشته‌های اولیه‌ای فراهم شد که ابتدا قرار بود قسمتی از اولین بخش از اولین کتاب‌های شش‌گانه باشد!

همان‌طور که می‌دانیم، داستان ۳۰ سال بعد زندگی مارکس در کنار تألیفات علمی‌اش، داستان گسترش پیوسته‌ی این دست‌نوشته‌ها بود. تا سال ۱۸۶۲، یعنی زمانی که مارکس خودش را آماده انتشار ادامه **مشارکتی در نقد اقتصاد سیاسی**، یعنی «سومین فصل از بخش اول، «سرمایه در حال عام» (۵)» تحت عنوان **سرمایه** می‌دید، از پیش قادر بود که تحقق‌ناپذیری طرح بزرگ خود را ببیند. او همچنان امیدوار بود که رفتار سرمایه را با نوشتن فصولی درباره رقابت و اعتبار کامل کند، اما او خود را محدود به چیزی کرد که «انگلیسی‌ها آن را اصول اقتصاد سیاسی می‌نامیدند»... یعنی «عنصر جوهری» که به همراه بقیه نوشته‌ها امکان تکمیل «نقد مقولات اقتصادی» که از پیش متعهد شده بود را فراهم می‌ساخت (۶).

در واقعیت، هنوز شش سال به انتشار **کاپیتال** باقی مانده بود. در سال ۱۸۶۷ مارکس قصد کرد که بعد از مجلد اول، که کتابی درباره فرآیند تولید سرمایه بود، سریعا مجلد دوم که شامل کتاب‌هایی درباره گردش و سود بود (یعنی چیزی که امروزه ما آنها را مجلدات دوم و سوم سرمایه می‌شناسیم) را منتشر کند و سومین مجلد نیز درباره تاریخ نظریه اقتصادی باشد. تصور می‌شد که کتاب دوم (مانند کتاب سوم) **کاپیتال**، بخشی از یک ساختمان فکری باشد، عنصری از تجزیه و تحلیلی که به سان یک «کل هنری» درک می‌شد (۷). در همان حال که مارکس نوشته‌های خود را گسترش می‌داد، می‌بایست انبوه مواد و مصالحی را که فراهم آورده بود در یک مجلد تنظیم کند. از آنجا که او هیچوقت این کار را انجام نداد، می‌توان خودداری انگلس از انجام این وظیفه برای مارکس را درک کرد. اما مهم است به خاطر داشته باشیم که مجلد دوم مواد و مصالحی را جمع‌آوری

کرده است که به قصد نوشتن کتاب دوم از سه گانه تجزیه و تحلیل سرمایه در حالت عام فراهم شده‌اند. این مجلد تصویری از روابط بالفعل بین کارخانه‌ها و بین کارخانه‌ها و کارگران‌شان و نیز درباره ارزش مصرفی یا روابط قیمت نیست. همچنین این مجلد «یک مدل صوری از نظام سرمایه‌داری به سان یک کل» (۸) و یا مدل خاصی از مسیر رشد «نرمال» یا «ایده آل نیست». این مجلد یک نظریه بحران را نیز ارائه نمی‌کند. بلکه این مجلد توضیح روشی است که سرمایه‌های مختلفی که به صورت جمعی ویژگی‌های سرمایه در حالت عام را حمل می‌کنند، یک نظام پویا را ساختار بندی می‌کنند، در معنای دقیق کلمه بخشی از توضیح روشی است که ماهیت این نظام، ناکامی علمی اقتصاد سیاسی را هم توضیح می‌دهد و هم آشکار می‌کند.

## ۲. سرمایه

تجزیه و تحلیل سرمایه بایستی نقطه‌ی آغاز نقد مارکس از مقولات اقتصادی باشد چون این مفهوم جنبه‌ای از ساختار اجتماعی را عرضه می‌کند که مهمترین هدف مارکس یعنی فهم امکان یک دگرگونی انقلابی در جامعه مدرن را فراهم می‌کند. در همان حال که تجزیه و تحلیل این مفهوم یعنی سرمایه نیاز به درک کار مزدی و مالکیت زمین، یعنی دیگر اشکال عمده مالکیت مدرن (که ادعاها درباره محصول اجتماعی را نشان می‌دهد) است، این مفهوم مقوله مسلط است به این معنا که پویایی آن تاریخ نظام اجتماعی به سان یک کل را تنظیم می‌کند. شرایط کار و زندگی کارگران مزدی توسط مبارزه بین طبقات استخدام کننده و استخدام شده درون محدوده‌هایی تعیین می‌شود که به وسیله‌ی الزامات سودآوری سرمایه مشخص شده است؛ و رانت مورد ادعای مالکان زمین (و منابع طبیعی قیاس پذیر) از کار اضافی اخذ شده به وسیله سرمایه در شکل ارزش اضافی اشتقاق می‌یابد و از این رو به وسیله‌ی الزامات سرمایه محدود می‌شود.

مارکس در متن مشهوری از مجلد سوم **کاپیتال** می‌نویسد «شکل اقتصادی مشخصی که در آن کار اضافی پرداخت نشده از تولید کنندگان مستقیم استخراج می‌شود رابطه بین سلطه و بندگی را تعیین می‌کند، به طوری که این رابطه مستقیماً از خود تولید ناشی می‌شود و دوباره به عنوان یک عامل تعیین کننده به آن باز می‌گردد» (۹). در سرمایه‌داری که ارزش اضافی، «شکل اقتصادی مشخص» است، ارزش اضافی جدیداً تولید شده از خلال سرمایه‌ی به کار گرفته شده در فرآیند تولید که شامل مبلغی بیش از میزان پرداخت به نیروی کار می‌شود، به عنوان درآمد در نظر گرفته می‌شود نه پرداخت به نیروی کار. فهم ارزش اضافی - فهم منشأ آن و شرایط مقداری آن - وظیفه اصلی مجلد اول **کاپیتال** است.

**کاپیتال** با این جمله آغاز می‌شود، «ثروت جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آنها حاکم است، چون «توده عظیمی از کالاها جلوه می‌کند»<sup>۲</sup> (۱۰). کالا جنسی است که با پول قابل مبادله است. یعنی کالا دارای

7 . کارل مارکس (۱۳۸۶)، سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی، مجلد یکم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر آگه، ص ۶۵.

یک ارزش مصرفی است (به عنوان نوع خاصی از کالایی که به نیاز انسانی مشخصی پاسخ می دهد) و دقیقاً یک ارزش اقتصادی که به وسیله‌ی مقداری کالای پولی که با آن مبادله می شود، اندازه گیری می شود. به صورت دقیق تر، به دلیل قابلیت مبادله پذیری آن، دارای ارزش مبادله است و نیز دارای جایگاهی در رویه‌ی اجتماعی مبادله‌ی کالاهاست که برای بازنمایی و تحقق مشخصه‌ی اجتماعی کاری که آنها را تولید می کند، به کار گرفته می شود (این واقعیت که آنها به سان عناصری از محصول اجتماعی تولید می شوند که به وسیله‌ی هر کسی که از طریق نهادینه شدن مبادله‌ی بازار به آن دسترسی پیدا کند، مصرف می شود). اقتصاد سیاسی دانان کلاسیک پیش از این تصدیق کرده بودند که استقلال صوری دارندگان کالا، وابستگی متقابل آنها را به سان شرکت کنندگان در یک فرآیند اجتماعی کار پنهان می کند. ارزش اقتصادی، بازنمایی زمان کار اجتماعی به سان ارزش مبادله، شکلی است که در آن ویژگی اجتماعی فعالیت مولد آشکار می شود؛ و برعکس، این ویژگی اجتماعی فقط می تواند شکل ارزش را به خود بگیرد، چرا که هیچ رویه‌ای غیر از مبادله‌ی بازار که در آن این ویژگی اجتماعی می تواند آشکار شود، وجود ندارد (به مانند یک جامعه که در آن تصمیمات درباره تولید و توزیع توسط اعضای آن جامعه به صورت جمعی گرفته می شود).

نه تنها تولید و توزیع کالاها که در نظام سرمایه داری به وسیله‌ی مبادله‌ی بازار تنظیم شده است، مانند هر نظام اجتماعی دیگر، برای بازتولید زندگی انسانی ضروری است، بلکه کاری که کالاها را برای بازار تولید می کند خود برای خرید و فروش به سان یک کالا با آن برخورد می شود. با این حال، اگر بخواهیم مجلد اول را در یک جمله خلاصه کنیم، ثروت در این جامعه با کالاها این همان نمی شود یا پول در معنای دقیق کلمه هم ارز کالاها نمی شود، بلکه از طریق سرمایه، ارزش، شکل پول و کالاها را به خود می گیرد، در فرآیندی که از طریق آن زمان کار پرداخت نشده هنگامی که کارگر بیش از زمان لازم برای بازتولید مزد خود کار می کند، استخراج می شود.

چیزی که اقتصاد سیاسی به دلیل ناکامی اش در فهم مشخصه خاص تاریخی مقولاتی از قبیل «سرمایه»، «کار» و خود «ارزش» نمی توانست درک کند، این بود که جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید و از این رو موجودیت سرمایه به سان سازمان اجتماعی مسلط، پیش فرض مبادله‌ی کالایی تعمیم یافته است. تنها زمانی که برای اکثر افراد تولید کالاهایی که نیاز دارند به دلیل عدم دسترسی به زمین و سایر وسایل تولید، غیرممکن شود - یعنی هنگامی که توانایی آنها برای کار کردن تبدیل به نیروی کاری می شود که به وسیله دارندگان سرمایه، پول و وسایل تولید، خریداری می شود - در این صورت حجم اجناسی که «ثروت ملل» را تشکیل می دهند، تبدیل به کالا می شوند. هنگامی که نیروی کار همراه با پتانسیل اش برای تولید ارزش اضافی، خریداری می شود، «دو فردی که در بازار در سپهر گردش با یکدیگر مواجه می شوند، صرفاً خریدار و فروشنده نیستند، بلکه سرمایه دار و کارگر هستند که به سان خریدار و فروشنده با یکدیگر رودرو می شوند. رابطه‌ی آنها به عنوان سرمایه دار و کارگر، پیش شرط رابطه‌ی آنها به عنوان خریدار و فروشنده است» (۱۱).

کالا شکل مدرن بنیادی ثروت است چرا که «به عنوان محصول سرمایه» می توان گفت که شامل هم کار پرداخت شده و هم پرداخت نشده است» (۱۲). نتیجه فرآیند کار که متشکل از استخدام نیروی کار و وسایل تولید خریداری شده توسط سرمایه دار است، شکلی از موجودیت سرمایه را عرضه می کند که ارزش صرف شده در تولید آن به همراه ارزش اضافی ایجاد شده در این فرآیند را تجسم می بخشد. علاوه بر این، ویژگی کالایی محصول نشان می دهد که فرآیند کار مورد بررسی، اگر چه در فعالیت های درون واحدهای منفرد سرمایه ادامه می یابد، اما در همان حال دارای یک ویژگی اجتماعی است. این امر به همان اندازه که برای محصول ارزش اضافی درست است برای ارزشی که بازتولید شرایط زنده و مرده تولید را بازنمایی می کند نیز صدق می کند. برعکس، عملکرد کار اجتماعی به سان دارایی افراد، توضیح می دهد (هر سه کتاب **کاپیتال** را به عنوان یک کل در نظر بگیرید) که چرا زمان کار در سرمایه داری به معنای دقیق کلمه قابل بازنمایی نیست، بلکه تنها به شکل قیمت های صورت بندی شده توسط مبارزه رقابتی بنگاه های سرمایه دارانه برای کسب سهمی از مازاد اجتماعی ظاهر می شود (۱۳).

هر دو جنبه این پدیدار برای فهم نظام اجتماعی تعیین کننده است: شکل کالایی که معاملات اقتصادی را ساختار بندی می کند و رابطه ی طبقاتی اجتماعی مفروض و بازتولید شده به وسیله ی این معاملات. به همین دلیل، تجزیه و تحلیل سرمایه نمی تواند با آشکارسازی رابطه ی طبقه که پیش از این به صورت تقریباً نامشهود با توصیفات اقتصاددانان از نظام اجتماعی ساختاریافته توسط مبادله کالایی ارائه شده است، به پایان برسد. این روش در ادا کردن حق خود به «شکل اقتصادی خاصی که کار اضافی پرداخت نشده را از تولید کنندگان مستقیم استخراج می کند»، ناکام می ماند و به همین ترتیب با هدف مارکس مبنی بر فراهم آوردن توصیفی از جامعه ی سرمایه داری و نقد خود فهمی<sup>۸</sup> آن در تضاد است.

مارکس در **گروندریسه** توضیح می دهد، «سرمایه وجود دارد و تنها می تواند به صورت سرمایه های بسیار وجود داشته باشد، بنابراین ویژگی خود این سرمایه به سان کنش دوسویه سرمایه ها با یکدیگر پدیدار می شود» (۱۴). مشکل توصیف یک نظام اجتماعی که در آن روابط بین واحدها (اشخاص و بنگاه ها) دارای شکل مبادلات کالایی است، به طوری که محدودیت ها برای تصمیم گیری اقتصادی افراد به وسیله ی شرایطی تعیین می شود که مشخص کننده نظام به سان یک کل است - یعنی نظامی که شرایط تعیین قیمت توسط عرضه و تقاضا متجلی می شود - در مجلد اول **کاپیتال** حل و فصل می شود، یعنی به شیوه بازنمایی سرمایه های منفرد از طریق ویژگی هایی که با یکدیگر سهم هستند، «تعییناتی که در همه سرمایه ها در معنای دقیق کلمه مشترک هستند، یا تعییناتی که جمع خاصی از ارزش ها را به سرمایه تبدیل می کنند» (۱۵).

این در واقع همان «سرمایه در حالت عام» در معنای مدنظر مارکس است، یعنی «ماهیت عام سرمایه» که در تضاد با (به صورت نسبی) «اشکال انضمامی تولید سرمایه دارانه» است و می بایست در بخش های مربوط به «نظام اعتباری و رقابت در بازار جهانی» مورد مطالعه قرار می گرفت (همراه با مطالعه سرمایه ی سهامی به سان «گذار



به سوسیالیسم» (۱۶). مفهوم «سرمایه به طور عام» از ویژگی‌های متمایزکننده‌ی سرمایه‌ها از یکدیگر تجرید می‌شود - این ویژگی‌های متمایزکننده به صورت زیر هستند: برحسب ارزش مصرفی، محصولات و روش‌های گوناگون تولید؛ برحسب ارزش، نسبت‌های مختلف سرمایه متغیر به سرمایه ثابت و زمان‌های برگشت متفاوت؛ برحسب موقعیت رقابتی، درجات و اشکال انحصار و انحصار چندجانبه<sup>۹</sup>. به صورت مشخص تر، «سرمایه در حالت عام» چیزی است که مارکس در مجلد دوم آن را تحت عنوان سرمایه‌ی صنعتی از سرمایه‌ی کالایی و پولی متمایز می‌کند. این سرمایه‌ی صنعتی با تجزیه و تحلیل دورپیمایی ارزش سرمایه که بخش اول مجلد دوم را تشکیل می‌دهد، آشکار می‌شود.

«فرمول عام سرمایه» که در فصل چهار مجلد اول **کاپیتال** بررسی می‌شود به صورت  $M - C - M$  است: مقداری پول (M) با کالاهایی (C) مبادله می‌شود و سپس این کالاها دوباره با پول (M) مبادله می‌شوند. به صورت دقیق تر، در واقع به این شکل است  $M - C - M'$ ؛ دورپیمایی ارزش که منتهی به افزایش پول می‌شود ( $M'$ ) که بدون آن این فرآیند از یک کمبود رنج می‌برد. همان طور که مارکس استدلال می‌کند (در فصل پنجم، «تضادهای فرمول عام»)، افزایش ارزش فقط می‌تواند برحسب ارزش اضافی ایجاد شده توسط کارگران مزدی در فرآیند تولید توضیح داده شود. بنابراین، فرمول عام باید به شکلی که در مجلد دوم مطالعه شده است گسترش یابد:  $M - C' - M' \dots P \dots C' - M' - C (LP+MP) \dots$ .

در اینجا اولین تبدیل پول به نیروی کار (LP) و وسایل تولید (MP)، خلق ارزش اضافی در فرآیند تولید (P) را ممکن می‌کند و زمانی که محصول به فروش می‌رسد، تحقق پیدا می‌کند.

از آنجا که تولید ارزش و ارزش اضافی، تحقق آنها از خلال مبادله بازار و سرمایه‌گذاری مجدد آنها در چرخه‌ی دیگری از تولید (هنگامی که همه چیز بر وفق مراد سرمایه باشد) یک فرآیند پیوسته است و مارکس نشان می‌دهد دورپیمایی سرمایه که می‌تواند از هر کدام از این سه عنصر مجزا یعنی C، M، و P، آغاز شود، به صورت مفیدی مورد بررسی قرار بگیرد. چیزی که در اینجا آشکار می‌شود این است که دورپیمایی ارزش از خلال هر سه شکل برای موجودیت سرمایه ضروری است، و این بر خلاف موجودیت ساده‌ی پول یا کالاهاست (و البته تولید) که در جوامع غیرسرمایه‌داری نیز وجود داشته‌اند. «سرمایه‌ای که در مسیر دورپیمایی کامل خود این اشکال را به خود می‌گیرد، آنها را کنار می‌زند و دوباره در هر کدام از آنها کار کرد مناسب خود را به انجام می‌رساند، **سرمایه صنعتی** است - صنعتی در اینجا به این معناست که شامل هر شاخه‌ای از تولید می‌شود که بر یک بنیاد سرمایه‌دارانه دنبال می‌شود» (۱۷). سرمایه‌ی صنعتی باید از خلال اشکال پولی و کالایی حرکت کند. با این حال با وجود سرمایه‌ی صنعتی، نگاه‌ها می‌توانند در عوض از خلال حرکت پول یا فروش محصولات کالایی نسبتی از ارزش اضافی تولیدشده را به دلیل این صنعتی بودن تحقق بخشند. «سرمایه‌ی پولی و سرمایه‌ی کالایی، تاجایی که به سان حاملان شاخه‌های تجاری ویژه خود در کنار سرمایه‌ی صنعتی ظاهر می‌شوند، اکنون فقط شیوه‌های موجودیت اشکال کارکردی گوناگونی هستند که سرمایه‌ی صنعتی در سپهر



گردش دائماً به خود می‌گیرد و کنار می‌گذارد، اشکالی که از خلال تقسیم اجتماعی کار به صورت مستقل ارائه شده‌اند و به صورت یک‌سویه گسترش پیدا کرده‌اند» (۱۸). بنابراین تنها سرمایه‌ی صنعتی می‌تواند شکل سرمایه در حالت عام و شکل ویژگی‌های ضروری سرمایه به‌عنوان یک رابطه اجتماعی تولید و توزیع را فراهم کند.

اما سرمایه در حالت عام فراتر از ویژگی‌های صرفاً مشترک سرمایه‌ها است، بدین معنا که «یک موجودیت واقعی متمایز از سرمایه‌های واقعی خاص» (۱۹) دارد، یعنی کل سرمایه‌ی اجتماعی به‌سان یک کمیت بالفعل ارزش و مجموعه‌ای از روابط اجتماعی. در آغاز، سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند به‌عنوان امری متشکل از «تمامیت حرکت‌های بخش‌های خودمختاراش، دورپیمایی سرمایه‌های منفرد، مورد ملاحظه قرار بگیرد» (۲۰). این تمامیت صرفاً یک جمع ساده نیست: «دورپیمایی‌های سرمایه‌های منفرد پیوند درونی با یکدیگر دارند، آنها یکدیگر را مفروض می‌گیرند و یکدیگر را مشروط می‌کنند، و دقیقاً به‌دلیل این پیوند درونی با یکدیگر است که حرکت کل سرمایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند» (۲۱). پول به جریان افتاده در یک صنعت، وسایل تولید را از صنعت دیگری خریداری می‌کند، در حالی که کارگران استخدام‌شده وسایل معیشت خود را از بنگاه‌های دیگر خریداری می‌کنند.

وحدت سرمایه‌ی اجتماعی واقعی فراسوی روابط متقابل بنگاه‌های منفرد دارد؛ این سرمایه‌ی اجتماعی در شکل پولی مشهود است و تمامی سرمایه‌ها به‌صورت متناوب این شکل پولی را به خود می‌گیرند و همین امر است که سرمایه را قادر می‌سازد که از یک سپهر سرمایه‌گذاری به دیگری حرکت کند. شکل معین ارزش در پول همان طور که قبلاً گفته شد، بازنمایی کار مولد جامعه به‌سان یک کل است. بنابراین، پیوند بین سرمایه که به‌سان مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشترک مفهوم‌پردازی شده است و سرمایه‌ی اجتماعی به‌سان یک موجودیت واحد می‌تواند در ضرورت بررسی نظام به‌سان یک کل - در شکل «سرمایه در حالت عام» - به منظور فهم ماهیت ارزش و منشأ ارزش اضافی مورد بررسی قرار گیرد. برعکس، میزان سرمایه‌ی اجتماعی برحسب ارزش و میزان کل ارزش اضافی تولیدشده به‌صورت جمعی به‌وسیله‌ی اجزای آن، همراه با ویژگی آن به‌سان مجموعه‌ای از ارزش‌های مصرفی خاص، شرایط تصمیم‌گیری تحمیل‌شده بر هر بنگاه به‌عنوان نمونه‌ای از سرمایه در حالت عام را تعیین می‌کند. مارکس این مورد را در مجلد دوم با ارجاع به تأثیراتی که تغییر در شرایط ارزش بر سرمایه‌های انفرادی به‌دلیل حرکت‌های سرمایه بین سپهرهای سرمایه‌گذاری و تغییرات در فرآیند کار می‌گذارد، توضیح می‌دهد:

«حرکت‌های سرمایه، چون کنش‌های سرمایه‌داری صنعتی منفردی جلوه می‌کند که کارکردهای خرید کالا و کار، فروشنده کالاها و مالک سرمایه‌ی مولد را انجام می‌دهد و بنابراین، وی با فعالیت خود، واسطه‌ی این دورپیمایی [دورپیمایی ارزش که به‌سان سرمایه عمل می‌کند] می‌شود. اگر سرمایه‌ی اجتماعی دچار دگرگونی در ارزش شود، سرمایه‌ی سرمایه‌دار صنعتی منفرد می‌تواند مقهور این دگرگونی شود و از بین برود، زیرا

نمی‌تواند شرایط این حرکت ارزش را برآورده کند»<sup>۱۰</sup> (۲۲)

مجدداً آنچه که سرمایه را به‌عنوان مفهومی طبقاتی تعریف می‌کند، این است که مبارزه رقابتی بین سرمایه‌ها برای کسب سهمی از ارزش اضافی شکلی است که آنها به‌صورت انفرادی مشخصه‌ی اجتماعی فرآیند استثمار را تجربه می‌کنند، واقعیت این است که در یک نظام ساختاریافته به‌وسیله‌ی مبادله‌ی کالایی، استخراج کار اضافی، بین سرمایه و کار مزدی به‌سان تمامیت‌های اجتماعی رخ می‌دهد.

در مجلد سوم، دغدغه‌ی مارکس «کشف و ارائه‌ی اشکال مشخص است که به واسطه‌ی فرآیند حرکت سرمایه به‌سان یک کل» پرورش می‌یابند و اپیزودهای متناوب تولید و مبادله‌ی کالایی را ایجاد می‌کنند، یعنی «صورت‌بندی‌های سرمایه ... که گام به گام شکلی را به خود می‌گیرند که در قالب کنش سرمایه‌های مختلف بر یکدیگر، یعنی در رقابت، و نیز در آگاهی روزمره خود عاملان تولید، در سطح جامعه پدیدار می‌شوند» (۲۳). مجلد دوم زمینه و اساس این تحلیل را با توصیف «فرآیند حرکت سرمایه به‌سان یک کل» - به‌عنوان سرمایه‌ی اجتماعی - بر اساس بازنمایی مجرد سرمایه در حالت عام که در مجلد اول به دست آمد، فراهم می‌کند.

این کار با بررسی مجدد فرآیند مبادله‌ی کالایی انجام می‌شود که مجلد اول با آن آغاز شد، اما اکنون بر پایه‌ی فهم کالاها به‌سان محصولات سرمایه‌ها قرار دارد. در همین راستا مارکس در دست‌نوشته‌ای که در ابتدا قرار بود فصل نهایی و انتقالی مجلد اول باشد نوشت، «گردش کالاها که همزمان فرآیند بازتولید سرمایه است، مستلزم تعینات بیشتری است که مغایر با توصیف مجرد گردش کالاهاست» (و مهم‌تر از آن، مفهوم زمان برگشت - کل زمان مورد نیاز برای تولید، فروش محصول، خرید عناصر جدید تولید و فعالیت مولد تجدیدشده - که محدوده‌های مربوط به مقدار ارزش اضافی قابل تولید به وسیله مقدار معینی سرمایه را تعیین می‌کند). بنابراین مارکس آنچه که در ابتدا قرار بود به‌عنوان فصل نهایی مجلد اول باشد را با این تفکر به پایان می‌رساند که «وظیفه‌ی بعدی ما بررسی فرآیند گردش سرمایه است» (۲۴).

### ۳. گردش و بازتولید

مارکس بعد از اختصاص دادن مجلد اول به آشکار کردن رابطه‌ی طبقاتی مخفی شده پشت روابط بازار که فعالیت اقتصادی را ساختاربندی می‌کنند، در مجلد دوم به راه و روشی می‌پردازد که نظام طبقاتی اجتماعی به‌وسیله‌ی همان روابط بازار تشکیل شده‌اند. در یک دست‌نوشته‌ی جالب که شروع مجلد دوم است اما انگلس آن را در ویرایش خود از این کتاب به کار نگرفت و در عین حال با آغاز مجلد اول نیز هم‌راستاست (و در پیوند با دست‌نوشته‌ی نتیجه‌گیری نیز قرار دارد) چنین آمده است: «نتیجه‌ی بی‌واسطه‌ی فرآیند تولید

10. کارل مارکس (۱۳۹۳)، سرمایه؛ نقد اقتصاد سیاسی، مجلد دوم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، نشر لاهیتا، ص ۲۱۷ - ۲۱۶.

سرمایه دارانه، **انبوهی از کالاهاست**» (۲۵). این کالاها به عنوان محصولات سرمایه برای فروش آماده می شوند و به پول تبدیل می شوند. پول برای ادامه عملکرد خود به عنوان سرمایه (اگر همه چیز به خوبی پیش برود این پول شامل افزایشی نسبت به سرمایه گذاری اولیه است) دوباره باید در عناصر تولید سرمایه گذاری شود و این عناصر با هدف ایجاد کالاهایی حامل ارزش و ارزش اضافی جدید به کار گرفته شوند. در حالی که **گردش کالاها** در مجلد اول دلالت بر روابط بین خریدار و فروشنده یا تولیدکننده و مصرف کننده دارد، **گردش سرمایه** در شکل کالایی دلالت بر روابط بین سرمایه ها از یک طرف و سرمایه و صاحبان نیروی کار از طرف دیگر دارد. از این رو، پیوند بین مشخصه طبقاتی جامعه مدرن و روابط بین سرمایه هایی که سرمایه در حالت عام را تشکیل می دهند، آشکار می شود.

از منظر مارکس، گردش «اولین تمامیت بین مقوله های اقتصادی است» چرا که اشکالی را برای رابطه متقابل تمامی واحدهای اقتصادی فراهم می کند. این رابطه متقابل دارای ویژگی خاصی است. «گردش علاوه بر این که تمامیت فرآیند اجتماعی است بلکه اولین شکلی است که در آن نه تنها رابطه اجتماعی - مانند سکه یا ارزش مبادله ای - بلکه خود حرکت جامعه نیز می تواند به سان واقعیتی فهمیده شود که مستقل از افراد است» (۲۶). تبدیل کالاهای تولید شده به پول نیازمند یک تقاضای مؤثر برای آن کالاهاست؛ تبدیل دوباره ای - در مقیاس بزرگ - این پول به عناصر تولید مستلزم وجود وسایل و مواد و مصالح لازم تولید از یک طرف و کمیت کافی نیروی کار (که در کارگران تجسم یافته است) از طرف دیگر است.

همین نقش گردش در فرآیند بازتولید اجتماعی است که منجر به ظهور ایده «اقتصاد»<sup>۱۱</sup> به سان نظامی از نیروهای خودمختار می شود و باید به وسیله علم اقتصاد<sup>۱۲</sup> مورد مطالعه قرار گیرد. مارکس در **گروندریسه** نوشت اگر چه مبادلات فردی که گردش را تشکیل می دهند «از اراده ای آگاهانه و اهداف خاص افراد نشأت می گیرند» اما با این حال «تمامیت فرآیند به سان رابطه ای عینی پدیدار می شود که به صورت خودبه خودی رخ می دهد؛ رابطه ای که از رابطه متقابل افراد آگاه ناشی می شود اما نه بخشی از آگاهی آنهاست و نه کلی است که تحت تبعیت آنها در می آید» (۲۷). اقتصاد - در غیاب هرگونه تنظیم اجتماعی آگاهانه تولید - که به عنوان مجموعه ای از محدودیت های مستقل از اراده افراد تجربه می شود به صورت شرط عام هستی انسانی ظاهر می شود نه ویژگی شکل خاصی از حیات اجتماعی.

سرمایه ای اجتماعی که از دورپیمایی های درهم تنیده سرمایه های انفرادی تشکیل می شود، نمی تواند به سادگی به سان کمیتی از ارزش گسترش یافته (اگر همه چیز به خوبی پیش برود) از طریق مجسم شدن به ترتیب در پول، عوامل فرآیند تولید، محصول آن فرآیند و دوباره پول، مفهوم پردازی شود. تمامیت اجتماعی دارای ساختاری طبقاتی است. ارزش اضافی که تصاحب آن بدین معنی است که میزانی از ارزش به صورتی موفقیت آمیز به عنوان سرمایه عمل می کند، بازنمایی کار اضافی انجام شده به وسیله کارگران مزدی است و به وسیله میزانی

11 . The economy

12 . science of economics

افزایش ارزش محصولات کارگران مزدی نسبت به ارزش نیروی کار آنها اندازه گیری می شود. ارزش نیروی کار با کالاهایی هم ارز است که برای بازتولید شخصی آنها مورد نیاز است. از بین فاکتورهای کالایی تولید، یکی از آنها یعنی وسایل تولید، دارایی سرمایه و دیگری یعنی نیروی کار، دارایی کار است. به کارگیری این عناصر در دور جدیدی از تولید که مقیاس آن از دور اول بیشتر است، رابطه‌ی طبقاتی استثمار را هویدا می کند که در این رابطه فعالیت امروز کارگر گسترش مقیاس این فعالیت را برای فردا امکان پذیر می کند. سلطه‌ی سراسری سرمایه در نظام در این واقعیت نشان داده می شود که هم خرید و هم فروش در نهایت رابطه‌ی بین سرمایه‌هاست، چرا که در صورت خرید نیروی کار، دستمزد از دستان کارگر به سرمایه‌دار تولیدکننده وسایل مصرفی جریان می یابد.

بازتولید این تمامیت اجتماعی (مانند هر موضوع دیگری) بدون توجه به خاص بودگی تاریخی آن، به عنوان نمونه‌ای از حیات اجتماعی جاری جلوه می کند که مسئله‌ی آن تبدیل مواد خام توسط تولیدکننده به اشکالی از ارزش‌های مصرفی است که به صورت فرهنگی تعیین شده‌اند. اگر این فرآیند بازتولید با توجه به شکل خاص سرمایه‌دارانه‌اش مورد بررسی قرار گیرد، در این صورت این فرآیند از خلال رابطه‌ی بین سرمایه‌های تولیدکننده وسایل تولیدی و سرمایه‌های تولیدکننده وسایل مصرفی سازماندهی می شود. در اینجا ماهیت دوگانه کالا را می بینیم، یعنی ارزش مصرفی و ارزش مبادله‌ای که دوباره در ویژگی دوگانه بازتولید اجتماعی به سان بازسازی هم نیازهای زندگی مادی و هم روابط ارزشی ظاهر می شود (۲۸). نیازهای مادی - وسایل تولیدی و مصرفی - به عنوان کالا یعنی محصولات سرمایه‌ها تولید می شوند. بنابراین بازتولید اجتماعی، شکل اقتصادی رابطه‌ی متقابل بین آن چه که مارکس دو بخش سرمایه می نامید به خود می گیرد. در این دو بخش تولیدکنندگان واقعی تنها به عنوان عنصری از شکل مولد سرمایه به شمار می روند.

بنابراین طبقه به وسیله‌ی روابط مبادله‌ی کالایی بازتولید می شود. در نتیجه‌ی این امر به صورت متناقضی، مقولات بازار که بررسی مارکس با آنها شروع می شود، استقلال خود را به عنوان عوامل توضیح دهنده وضعیت نظام اجتماعی از دست می دهند. چون تحلیل مارکس از بازتولید اجتماعی بر حسب دو بخش سرمایه نشان می دهد که مقولات بازار، در بیان هگلی او، اشکال پدیداری سرمایه هستند. همان گونه که مارکس می گوید: «دورپیمایی‌های سرمایه‌های منفرد ... هنگامی که به صورت ترکیب شده در سرمایه‌ی اجتماعی، یعنی در تمامیت‌شان بررسی شوند، فقط شامل گردش سرمایه نیستند بلکه گردش کالایی در حالت عام را نیز در بر می گیرند» (۲۹). گردش کالاها همان گردش سرمایه است.

تقاضا برای وسایل تولید به صورت آشکار برابر با نسبتی از سرمایه‌گذاری است که سرمایه برای این هدف تعیین می کند. اما تقاضای کارگران برای کالاهای مصرفی برابر با نسبتی از سرمایه، یعنی سرمایه‌ی متغیر است که نیروی کار را خریداری می کند.

«تا جایی که سرمایه‌دار سرمایه‌ی صنعتی را شخصیت می بخشد، تقاضای او شامل تقاضا برای وسایل تولید و

نیروی کار است ... تا جایی که کارگر دستمزدهای خود را کلاً به وسایل معیشت تبدیل می‌کند ... تقاضای سرمایه‌دار برای نیروی کار نیز غیر مستقیم تقاضا برای وسایل مصرفی‌ای هست که مصرف طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهد» (۳۰).

در نهایت تقاضا برای کالاهای لوکس برابر با مقداری از ارزش اضافی است که به‌عنوان سرمایه انباشت نشده است بلکه به مصرف سرمایه‌دار اختصاص یافته است. از این رو تقاضا تماماً به‌وسیله‌ی ارزش محصول سرمایه‌ای تشکیل می‌شود که به‌صورت موفقیت‌آمیزی در مبادله تحقق می‌یابد و سپس یا برای مصرف سرمایه‌داران اختصاص می‌یابد و یا مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شود؛ بنابراین رشد آن از طریق نرخ سود سرمایه‌ی اجتماعی و شرایطی تعیین می‌شود که سود سرمایه‌گذاری مجدد را تعیین می‌کند.

یک پیامد مهم این امر غیرقابل دفاع بودن توضیح بحران اقتصادی بر اساس مصرف ناکافی است. همان طور که مارکس بیان می‌کند، «گفتن این که بحران‌ها به‌وسیله‌ی کمبود تقاضای مؤثر یا مصرف مؤثر ایجاد می‌شوند یک همان‌گویی محض است» (۳۱). برعکس، پرسش مهم این است، چه چیزی تقاضای مؤثر را تعیین می‌کند و پاسخ به این پرسش باید انباشت سرمایه باشد، که خود به‌وسیله‌ی سودآوری سرمایه محدود می‌شود. پیامد این امر این است - این بسیار مسئله‌ی مهمی است - که بحران اقتصادی مسئله‌ی وجود سرمایه به‌سان رابطه‌ی طبقاتی را آشکار می‌کند نه مسئله‌ی توزیع ناموزون درآمد (که به‌وسیله‌ی مکانیسم‌های مجدد توزیعی رفع می‌شود).

موضوع مرتبط به این امر سوءبرداشتی است که توسط بسیاری از مفسران آثار مارکس ایجاد شده است مبنی بر این که مارکس با قراردادن طرح‌های بازتولید به‌عنوان بخش اصلی و کلیدی پاره سوم جلد دوم قصد داشت شرایط تعادل سرمایه‌داری را مدل‌سازی کند، به‌طوری بحران‌های بزرگ انباشت بتوانند به‌دلیل واگرایی از این مسیرهای تعادلی توضیح داده شوند (۳۲). از یک طرف، طرح‌های مارکس نمی‌توانند روابط مبادله‌ای تشکیل‌دهنده‌ی گردش بالفعل کالاها را نشان دهند، چرا که این روابط برحسب قیمت تعریف می‌شوند نه برحسب ارزش که در این طرح‌ها به کار گرفته شده‌اند (۳۳). از طرف دیگر، مارکس هیچ‌گرایشی را در نظام اقتصادی در جهت تعادل بین‌بخشی (یا چیزی در این راستا) مفروض نمی‌گیرد: از دید او، «شرایط مسیر عادی بازتولید، خواه در مقیاس ساده خواه در مقیاس گسترده» که به‌وسیله‌ی طرح‌های بازتولید بازنمایی می‌شوند «تبدیل به تعداد یکسانی از شرایط برای یک مسیر غیرمتعارف، یعنی قابلیت‌های بحران می‌شوند، چرا که بر مبنای الگوی خودبه‌خودی این بازتولید، تعادل [بین بخش‌ها در طرح‌های بازتولید] فی‌نفسه یک امر تصادفی است» (۳۴).

منظور مارکس از «بحران» در اینجا چیزی است که در جای دیگر او «بحران‌های خاص» (خاص در محتوا و وسعت) می‌نامد که در آنها «فوران‌های بحران فقط گهگاهی، منزوی و تک‌سویه» هستند و در مقابل «بحران‌های بازار جهانی» قرار دارند که در آنها تمامی تضادهای تولید بورژوازی به‌صورت عمومی فوران پیدا

می‌کنند» (۳۵). در نظامی که اجناس به صورت کالاها برای فروش توسط سرمایه‌داران منفرد تولید می‌شوند، «ممکن است در برخی از سپهرها بسیار زیاد و **بنابراین** در سایر سپهرها بسیار کم تولید شوند؛ از این رو بحران‌های ناقص می‌توانند از تولید نامتجانس (تولید متجانس همیشه فقط نتیجه‌ی تولید نامتجانس بر اساس رقابت است) ناشی شوند» (۳۶). نامتجانس بودن بین‌بخشی، مانند عدم تعادل اقتصادی، عموماً در بازتولید سرمایه‌داری امری عادی است، به این دلیل که همان طور که پل متیک توضیح داده است، این عدم تجانس‌ها، مانند توزیع ناموزون سرمایه بین شاخه‌های مختلف تولید عموماً

«می‌توانند در عوض به وسیله‌ی همین بحران‌ها رفع شوند، فرآیند بازتولید می‌تواند [در طرح‌های بازتولید] بدون بحران و فقط به‌سان تعادل بین عرضه و تقاضا بازنمایی شود که در زندگی واقعی وجود ندارد و فقط می‌توان آن را تخیل نمود. بحران‌هایی از این نوع که منحصراً از عدم تجانس‌های نظام ناشی می‌شوند فقط تجلی آنارشی سرمایه‌داری هستند و نه ویژگی استثماری روابط تولید که در بنیاد این آنارشی قرار دارد؛ بنابراین آنها از طریق بازتوزیع ارزش اضافی و بدون تولید ارزش اضافی دیگری، حل و فصل می‌شوند» (۳۷).

توضیح «بحران‌های بازار جهانی»، یعنی آشوب‌های سیستمی که دوگانگی ارزش مصرفی و ارزش به شکل تضاد بین نیازهای انسانی و تقاضاهای انباشت سرمایه آشکار می‌شود، در عوض نیاز به تحلیلی دارد که بر شرایط تولید ارزش اضافی (در مجلد اول کاپیتال بررسی می‌شود) و روابط بین ارزش اضافی تولیدشده و کمیت موردنیاز برای انباشت، متمرکز شود (در مجلد سوم کاپیتال مورد بحث قرار گرفته است).

کاربرد طرح‌های بازتولید، همان گونه که در مجلد دوم بررسی می‌شود، عموماً برای نشان دادن این است که چگونه شکل‌های اقتصادی ارزش (و نیز ارزش اضافی) بازتولید جامعه به‌سان سازمان تولید و مصرف انسانی ارزش‌های مصرفی را مشروط می‌کند. در این روش، کتاب دوم **کاپیتال** مسیری را برای بررسی نرخ سود به‌عنوان متغیر تعیین‌کننده انباشت و نیز بحران در مجلد سوم باز می‌کند.

\* \* \*

## یادداشت‌ها و منابع:

1. M. Rubel (ed.), *Oeuvres de Karl Marx. Economie*, Vol. II (Paris: Gallimard/Pleiade, 1968), pp. 501 – 2. See also the discussion of Engles as editor on pp. cxxiff.

همین بحث در مجلد سوم کاپیتال نیز وجود دارد؛ البته چنین اشتباهی به عنوان نمونه در توصیف روسدلسکی از ویراست انگلس از این کتاب نیز «به عنوان آخرین نسخه مارکس» نیز قابل مشاهده است.

(R. Rosdolsky, *the Making of Marx's 'Capital'*, Pluto, London. 1977. P. 40).

2. K. Marx, *Contribution to the Critique of Political Economy* (1859), in Karl Marx and Frederick Engles, *Collected Works* (henceforth MECW), vol. 29, International Publishers, New York, 1987, P. 261.

۳. نگاه کنید به طرح کلی در مقدمه گروندریسه (که شامل یک مقدمه کلی به عنوان قسمت اولیه برنامه‌ریزی شده است که بعداً کنار گذاشته شد):

Karl Marx, 'Outlines of the Critique of Political Economy (Rough Draft of 1857 - 58)', MECW, vol. 28, International Publishers, New York, 1986, p. 45.

4. K. Marx and F. Engles, *Letters on 'Capital'*, trans. A. Drummond, New Park, London, 1983. P. 51.

5. Marx to Kugelmann, 20 December 1862, in Marx and Engles, *Letters*, p. 80.

6. Ibid., PP. 80 – 81; 'Critique of economic categories', Marx to Lassalle, 22 February 1858, Marx and Engles, *Letters*, p. 51; See 'Theory as Critique: on the Argument in Capital', in Fred Moseley and Martha Campbell (eds.), *New Investigations of Marx's Method*, Humanities Press, Atlantic Highlands, 1977.

7. See Marx's Letter to Engles, 31 July 1865, in Marx and Engles, *Letters*, p. 96.

8. Duncan K. Foley, *Understanding Capital. Marx's Economic Theory*. Harvard University Press, Cambridge, Mass., 1986. P. 89.

فولی در اینجا فقط نماینده برجسته و جدید سوء برداشت میان اقتصاددانان است. برای نقد سوء برداشت مشابه از سوی ارنست مندل، نگاه کنید به

Paul Mattick, *Economic Crisis and Crisis Theory*, M. E. Sharpe. White Plains, 1981, pp. 175ff.

9. K. Marx, *Capital*. Vol. III, trans. David Fernbach, Penguin, Harmondsworth, 1981, p. 927.

10. K. Marx, *Capital*. Vol. I, trans. Ben Fowkes, Penguin, Harmondsworth, 196, p. 125, quoting the opening of the contribution.

11. K. Marx, 'Results of the Immediate Process of Production', in *Capital*. Vol. I, p. 1015.

12. K. Marx, 'Results', p. 954.



۱۳. «در پیوند بین ساختار طبقاتی و سازماندهی فرآیند بازتولید اجتماعی است که معماهای ارزش توضیح داده می‌شود: چرا کار اجتماعی به شکل کمیت پول قابل بازنمایی است و علاوه بر این، چرا قیمت‌های پولی با محتواهای زمان کار برابر نیست»

)P. Mattick, Jr, 'Some Aspects of the Value – Price Problem', International Journal of Political Economy, Vol. 21 (1991 - 92) no. 4, p.42; see essay as a whole for a detailed discussion of this matter).

14. K. Marx, 'Outlines', p. 341;

«پدیدار می‌شود» در اینجا همان اهمیت جمله اول مجلد اول کاپیتال را دارد: این اشاره به شکلی دارد که در آن واقعیت اجتماعی در مقولات تفکر و کنش اقتصادی بازنمایی می‌شود. مارکس این واژه را در معنای هگلی کلمه استفاده می‌کند: پدیداری توهم نیست. سرمایه‌داران (و کسانی که با آنها معامله می‌کنند) محدودیت‌های سیستمی واقعی در فعالیت‌هایشان را در قالب فعالیت‌های سایر سرمایه‌داران تجربه می‌کنند و تنها در این شکل است که این محدودیت‌ها خود را نشان می‌دهند.

15. Ibid., p. 378.

16. K. Marx, Capital. Vol. III, p. 205.

17. K. Marx, Capital, Vol. II, trans. David Fernbach, Penguin. Harmondsworth, 1978, p. 133.

18. Ibid, p. 136.

19. K. Marx, 'Outlines', p. 378.

20. K. Marx, Capital. Vol. II, p. 427.

21. Ibid, p. 429.

22. K. Marx, Capital. Vol. II, p. 185.

23. K. Marx, Capital, Vol. III, p. 117.

24. K. Marx, 'Results', p. 975.

۲۵. من در نبود نسخه اصلی از ترجمه نسخه فرانسوی ماکسیمیلیان روبیل استفاده می‌کنم:

M. Rubel (ed.), Oeuvres, Vol. II, P. 509.

مقایسه کنید صفحه ۲۵ جلد اول **کاپیتال**: «ثروت جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آنها حاکم است، چون «توده عظیمی از کالاها» جلوه می‌کند؛ کالای منفرد در شکل ابتدایی خود ظاهر می‌شود» با «نتایج فرآیند بی‌واسطه تولید»: «نتیجه فرآیند [تولید سرمایه‌دارانه] یک کالای منفرد نیست بلکه **توده‌ای از کالاهاست**... که هر کدام از این کالاها تجسم هم ارزش **سرمایه** و هم ارزش اضافی تولید شده توسط این سرمایه هستند» (Ibid, p. 954).

26. M. Rubel (ed.), Oeuvres, Vol. II, p. 506.

مارکس مشاهده می‌کند که این امر پیش از این توسط کوئینسی در **جدول اقتصادی‌اش** آورده شده است، «اعمال بی‌شمار منفرد گردش... به صورت بی‌واسطه در حرکت اجتماعی سرشت‌نمای خودشان به‌سان گردش عظیم بین طبقات اقتصادی عمده جامعه که با کارکردشان تعریف می‌شوند، با یکدیگر همراه می‌شوند» (Capital, Vol. II, p. 435).

27. K. Marx, 'Outlines', pp.131- 2.

28. See K. Marx, Capital, Vol. II, p.470.

29. Ibid., p. 428.

30. Ibid., p. 197.

31. Ibid., p. 486.

۳۲. طرفداران توضیح بحران بر اساس عدم‌تجانس، از توگان بارانوفسکی و رودولف هیلفردینگ تا رومن روسدلسکی و ارنست مندل، باید به بنیان‌گذاران مدل‌های رشد تعادلی بپیوندند و این حکم مارکس را بسنجند: «سرمایه جایگاه و تعالی ثابت تولید متجانس است. نسبت‌های موجود باید به صورت ثابتی از خلال ایجاد ارزش‌های اضافی و افزایش نیروهای مولد تعالی پیدا کنند. اما خواست اینکه تولید باید فوراً و همزمان و در نسبت‌های یکسان، گسترش یابد، تحمیل کردن خواست‌های بیرونی بر سرمایه است که به هیچ رو با خود سرمایه فی‌نفسه مطابقت ندارد» (Outlines, p. 341). برای نقد خوانش نظریه‌ی بحران مارکس بر اساس مصرف ناکافی و نیز عدم تجانس نگاه کنید به :

Paul. Mattick, Economic Crisis and Crisis Theory, ch. 3.

۳۳. طرح‌های بازتولید بر خلاف منتقدان مارکس که آنها را به عنوان تصاویری از شرایط تعادلی درک می‌کردند، هیچ ارتباطی با مسأله‌ی «تبدیل ارزش‌ها به قیمت‌ها» که در مجلد سوم بحث شده است، ندارد. نگاه کنید به :

P. Mattick, Jr, 'Some Aspects', pp. 55-6.

34. K. Marx, Capital, Vol. II, p. 571.

همچنین نگاه کنید به دست‌نوشته «نظریه‌های ارزش اضافی» در

(K. Marx, Economic Manuscript of 1861 – 1863, MECW, Vol. 32, International Publishers, New York, 1989, p. 124):

«تمام یکسان‌سازی‌ها تصادفی هستند و اگرچه نسبت سرمایه‌ی به کار گرفته‌شده در سپهرهای منفرد، توسط یک فرآیند مستمر یکسان‌سازی می‌شود، اما خود پیوستگی این فرآیند به‌همین سان مستلزم عدم توازن پایایی است که می‌باید در این فرایند [به‌طور مستمر و اغلب با شدت هموار گردد].»

35. K. Marx, 'Theories of Surplus Value', p. 163.

36. Ibid., p. 150.

37. P. Mattick, Economic Crisis and Crisis Theory, pp. 101 – 2.

\* \* \*

[kaargaah.net](http://kaargaah.net)

تیر ۱۳۹۹